

سندی که در اختیار دارید عمدتاً به تشریح راه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا - جنگ خلق - میپردازد. سند حاضر بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائولیسم استوار گشته و نتیجه و نشانه گذر موفقیت آمیز ما از پروسه چند ساله بازسازی سازمان است. مشخصه این پروسه، طرد قاطعانه بقایای التقاطات و انحرافات و ناروشنیهای گذشته در ارتباط با استراتژی انقلاب میباشد. عوامل عمده ای که ما را در اینکار یاری رسانده، نخست تاثیر عمیق و راهگشای پراتیک انقلابی سربداران در سال ۱۳۶۰ و جمعبندی کمونیستی از آن بود؛ دوم مباحث و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بدون شك پراتیک راهگشای جنگ خلق در پرو نیز تاثیر مهم بر جهت گیری صحیح سازمان ما بر جای گذاشت.

برای ارائه درکی روشن و علمی از راه انقلاب، ضرورتاً نکاتی پایه ای در مورد دولت و مشخصات آن در ایران تحت سلطه امپریالیسم، و مرحله انقلاب و وظایف اساسی آن در سند حاضر مطرح گشته است. بعلاوه در آغاز این سند، تحلیلی گذرا از گرایشات طبقاتی و نظری گوناگون درون آنچه طی سه دهه اخیر با عنوان جنبش نوین کمونیستی مشخص میشد، و نقاط عطف در سیر تکاملی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ارائه شده است. این تحلیل رابطه تنگاتنگ میان مواضع ایدئولوژیک و خط سیاسی و استراتژی نیروهای گوناگون، و مشخصاً دلائل دوری از آموزه های مائو بویژه جنگ خلق را مشخص میکند.

در خاتمه باید به يك نکته دیگر اشاره کنیم. این سند در خدمت به طرح برنامه حزبی تدوین گشته است. بنابراین باید نکات و جهت گیریهای اساسی، و استخوانبندی کلی آن از این زاویه مورد مطالعه و بررسی عمیق قرار گیرد. ما مجموعه مطالب فوق را در سه بخش مرتبط بهم تحت عناوین «مائولیسم در ایران»، «دولت، جمهوری اسلامی، وظایف انقلاب دمکراتیک نوین»* و «درباره استراتژی جنگ خلق» تهیه کرده ایم؛ البته تلاش ما بر آن بوده که هر بخش خصوصیت يك سند مستقل را نیز دارا باشد.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - تابستان ۱۳۶۹

* انتشار این بخش را به آینده موکول میکنیم.

مائولیسم در ایران

مائولیسم و جنبش نوین کمونیستی

جنبش نوین کمونیستی (۱) در ایران طی دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۱۳۵۰ بطور کلی از مائوتسمه دون و دستاوردها و درسهای انقلاب چین هواداری میکرد. در آن دوره، هر نیروی - حتی بورژوادمکراتهای انقلابی - برای اثبات انقلابی بودن خود ادعای پیروی از آموزه های مائو در این یا آن عرصه را داشت. علت چنین گرایش را باید در قدرت چین سوسیالیستی آنزمان، و تاثیرات گسترده اش بر خلقهای ستمدیده و جنبشهای رهائیبخش جستجو کرد. کردار و گفتار چین سرخ که بهاخیزی صدها میلیون توده در جنگ انقلابی و پیروزیهای پی در پی آنها را پشتوانه خویش داشت منبع امید و الهام ستمدیدگان جهان بحساب میآمد.

در میان آندسته جریانات از جنبش نوین کمونیستی که ریشه و مبنای حرکت خود را اندیشه مائو میدانستند، عموماً دو صف بندی بچشم میخورد. بخشی از اینها نماینده و محصول مبارزه عظیم ضد رویزیونیستی تحت رهبری مائو در دهه ۱۹۶۰ در جنبش بین المللی کمونیستی، یعنی موضعگیری و انشعاب از رویزیونیسم خروشچنی بودند؛ اما از این حد فراتر نرفتند. بخش دیگر اما، محصول تکامل مبارزه ضد رویزیونیستی پرولتاریای جهانی تحت رهبری مائو بسطی کیفیتاً عالیتر بودند - تکاملی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی متبلور شد. این بخش از جنبش کمونیستی نقطه عزیمت خود را درك عمیقتر از دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه علیه بورژوازی نوخاسته، مقوله حزب پیشاهنگ پرولتری و رابطه این پیشاهنگ با توده ها، و مسائل حیاتی دیگر قرار دادند. چریان نخست که عمدتاً درون «سازمان انقلابی حزب توده» و «توفان» گرد آمده بود در جریان جدل

تئوریک - سیاسی و عملی علیه تزه های مسالمت آمیز رویزیونیستهای شوروی و مشاطه گریهایشان برای استعمار نوین پرورش یافته و بر سر ضرورت انجام انقلاب قهرآمیز با رویزیونیسم کمیته مرکزی حزب توده مرزبندی نمود. چریان دوم از دل آشفشانی بیرون آمد که مارکسیسم - لنینیسم را بمرحله ای نوین ارتقاء داده و دستاوردهای عظیم تئوریک - سیاسی و عملی را جهت پیشروی انقلاب جهانی و پیشبرد امر ساختمان سوسیالیسم نوید میداد. به چگونگی تکامل این چریان که اساساً در «سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل)» تبلور یافته بود، بجای خود خواهیم پرداخت.

در جنبش نوین کمونیستی بطور کلی گرایش موجود بود که از زاویه بورژوا دمکراسی و ناسیونالیسم انقلابی، مائو و انقلاب چین را ستایش و معنا میکرد. این گرایش به تمجید از مائو در مورد انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ انقلابی - هرچند با برداشتی التقاطی - میپرداخت، بدون آنکه خدمت عظیم، تاریخی و اساسی وی، یعنی تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را ترك نماید. این در واقع عدم اتکاء ایدئولوژیک به مارکسیسم - لنینیسم - مائولیسم را معنی میداد و با قطعه قطعه کردن آموزه های مائو و نفی ارتباط دیالکتیکی میان حلقه های شناخت پرولتاریا مانع از آن میشد که عمق و ابعاد همه جانبه این آموزه ها حتی در زمینه انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ انقلابی درك و عملی گردد. گرایش فوق بطور نمونه در نظرات مسعود احمد زاده و بنیانگذاران کومه متبلور میشد.

این قبیل گرایشات درك صحیح و همه جانبه ای از تجربه انقلاب چین بمشابه نقطه رجوعی برای انقلابات در کشورهای تحت سلطه نداشتند. در اینجا يك گرایش ناسیونالیستی عمل میکرد مبنی بر اینکه

هر چیزی «بدرد انقلاب خودمان میخورد» را از بقیه اخذ می‌کنیم و کاری بکار الباقی نداریم. حال آنکه اصول، استراتژی عمومی و راه انقلاب بطور تاریخی - جهانی تکوین یافته، حاصل قهرمانانه ترین حماسه های مبارزه طبقاتی و نبرد پیچیده و پرثمر درون احزاب کمونیست بوده و توسط آموزگاران پرولتاریای بین المللی تدوین گشته و تکامل یافته است. انقلاب ۱۹۴۹ چین نیز محصولی از این مصادف طولانی تئوریک - عملی طبقه جهانی، خصوصاً از دوران انقلاب اکتبر و پیروزی لنینیسم به بعد است.

انقلاب چین با بکار بست مارکسیسم - لنینیسم توسط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو به پیش برده شد. در پروسه دهها سال جنگ انقلابی و فراز و نشیبهایش، این دیدگاه و تئوریهای انقلابی پرولتاریای جهانی بود که آبدیده میشد و تکامل مییافت، واقعیت آنست که بعد از انقلاب اکتبر، کانون انقلابات بلحاظ عینی از غرب به شرق منتقل شد. این امر، تدوین تئوری انقلاب در کشورهای عقب مانده را به يك معضل و سؤال پیشاروی کمونیستها بدل ساخت، هر چند در جریان انقلاب اکتبر، اصول اولیه انقلاب پرولتری در کشور با اکثریت سکنه دهقانی و خرده بورژوازی و دریند مناسبات ماقبل سرمایه داری، توسط لنین تدوین شد، اما کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نسبت به روسیه امپریالیستی شرایطی کاملاً متفاوت داشتند. لنین در عین تاکید بر خصلت بورژوادمکراتیک جنبشها و اهمیت مسئله دهقانی در این کشورها، بر ضرورت رهبری پرولتری بر انقلاب تاکید ورزید و مطرح کرد که «مستعمرات و نیمه مستعمرات لزوماً نباید مرحله سرمایه داری را از سر بگذرانند.» وی همچنین اهمیت فراوانی برای تجارب انقلابی قائل شد و به کمونیستهای شرق خاطر نشان ساخت که: «ابزار لازم برای اینکار را نمیتوان از قبل تعیین کرد؛ این ابزار از طریق تجربه عملی کسب خواهد شد.» «اینهاست مسائلی که شما حل آنها را در هیچ کتاب کمونیستی نمیابید ولی در مبارزه مشترکی که روسیه آغاز نموده آنرا پیدا میکنید.» «از این لحاظ در برابر شما وظیفه ای قرار دارد که سابقاً در برابر کمونیستهای تمام جهان قرار نداشت.» (۲)

مائو با توجه به آموزه های لنین و استالین در زمینه جوهر انقلاب دمکراتیک و نقش و جایگاه مسئله دهقانی و مسئله ملی و مستعمراتی، برای نخستین بار به ترسیم جهت گیری، و تدوین تئوری و استراتژی انقلاب دمکراتیک نوین و ارائه طرح اولیه «ابزار لازم» برای پیشروی مستعمرات و نیمه مستعمرات بسوی سوسیالیسم بدون گذر از مرحله سرمایه داری پرداخت. مائو بدرستی بر این بحث استالین اتکاء نمود که: «مسئله دهقانان جزئی از مسئله کلی و عمومی دیکتاتوری پرولتاریاست و به این شکل یکی از حیاتی ترین مسائل لنینیسم را تشکیل میدهد.» (۳) مائو دریافت که برای پیروز شدن در انقلاب دمکراتیک و در ساختمان سوسیالیسم، اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری ضروریست.

مائو همچنین با توجه به تجربه سترگ جنگ داخلی چند ساله شوروی بعد از اکتبر بخوبی به نکته مرکزی در چگونگی تأمین این اتحاد پی برد و آن را بسط و تکامل داد؛ او از این امتیاز انقلاب چین که از همان ابتدا انقلاب مسلح با ضدانقلاب مسلح در مبارزه بود، بهره جست. خدمات مائو در ترسیم خطوط جنگ خلق، اتکاء به دهقانان، سازماندهی ارتش، ایجاد مناطق سرخ پایگاهی، پیشبرد انقلاب ارضی، کسب ذره ذره قدرت سیاسی و اعمال رهبری حزب کمونیست بر کل این پروسه و به يك کلام ترسیم راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه وجه مهمی از خدمات وی به تکامل علم رهائی پرولتاریاست. در پروسه همین کار بود که مائو، ضرورت ایجاد «سه سلاح معجزه آسای انقلاب» یعنی حزب، ارتش خلق و جبهه متحد و رابطه میان آنها را فرموله کرد؛ و فراتر از آن به تدوین چگونگی گذار از انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی پرداخت.

بواسطه برخورد ساده انگارانه به نحوه پیشرفت انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق در چین، عمق و عظمت این انقلاب برای بسیاری ناشناخته ماند. (۴) بسیاری بودند که عظمت انکارناپذیر این انقلاب را تنها با جمعیت عظیم در گیر در آن (يك چهارم سکنه کره ارض) معنا میکردند. اما کمتر کسی به عمق سی سال جنگ با شرکت میلیونها

انسان که عزم زیر و رو کردن جهان کهن را کرده و در این راه از انجام هیچگونه فداکاری ایائی نداشتند پی برد. در جایی که مناسبات عقب مانده و قرون وسطائی بصورت لایتغیر و ابدی انگاشته میشد، در چائیکه سرنوشت مردمش برای صدها سال بدست استعمارگران و سپس امپریالیستها تعیین شده بود و توده هایش علیرغم مقاومت و مبارزه، حاکمیت فئودالیسم و مناسبات کهن را ابدی میشمردند و فئودالها مقامی خداگونه داشتند، آنچنان تحولی در ذهنیت و آگاهی طبقات تحتانی صورت گرفت که میلیونها توده خود را تحت رهبری حزب کمونیست، سروران جامعه دانستند؛ آگاهانه و داوطلبانه تشکل و انضباط حزبی و ارتش انقلابی را پذیرفته و پس از پیروزی انقلاب حاضر شدند از زاویه کمک به انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم در جنگ علیه تجاوز آمریکا به کره (۱۹۵۲ - ۱۹۵۰) شرکت کنند؛ برای کمک رسانی به انقلاب در هندوچین به کار بدون دستمزد بپردازند؛ به مسائل بنیادین ایدئولوژیک و سیاسی بیاندیشند و در مبارزه علیه رویزیونیسم شرکت جویند و غیره. اینها همه نشانه نفوذ انقلاب در تک تک سلولهای جامعه کهن بود. این انقلاب، سئوالاتی که پرولتاریای بین المللی در رابطه با انجام انقلاب در کشورهای تحت سلطه با آن روبرو بود را پاسخ گفت و از این زاویه، از اهمیت جهانی همتراز انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ که راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی را نشان داد، برخوردار شد. پیروزی انقلاب چین، خود نشانه و عاملی بود برای عبور تئوریهای خاص انقلاب در يك کشور معین بسطی خط عمومی انقلاب در کشورهای تحت سلطه و به يك کلام عامیت یافتن «راه چین» در مستعمرات و نیمه مستعمرات. همانطور که مائو تاکید میکرد پراتیک عالیترین معیار حقیقت است؛ در این مورد نیز صحت و حقایق تئوریهای مائوئیستی در پراتیک پیروزمند طبقه انقلابی محک خورد و به اثبات رسید. بعلاوه چگونگی بیابیزی و پیشرفت مبارزات انقلابی در کشورهای سه قاره (بویژه آسیا) مهر تأیید مجددی بود بر اینکه خط مائو در مورد جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات، کاربستی بسیار گسترده تر از چین داشته و علیرغم ویژگیهای پروسه کسب قدرت در هر کشور تحت سلطه، جنگ انقلابی اساساً از همان راه ترسیم شده توسط مائو پیروی میکند، حتی پیشرویهایی که در برخی جنگهای رهائیبخش ملی (نظیر ویتنام) تحت رهبریهای غیرپرولتری حاصل گشت نیز نتیجه استفاده قسمی، ناقص و اولیه اصول جنگ خلق بود. اگرچه شرایط مشخص هر کشور در بعضی جهات با شرایط چین در دوران انقلاب دمکراتیک یکسان نیست، اما مسلماً در جوامع تحت سلطه امپریالیستی عموماً راه همین است و آموزه های پایه ای مائو در این عرصه کماکان معتبر میباشد.

برخی عوامل که موجب دست شستن از «راه چین» شد

از همان اوان شکل گیری جنبش نوین کمونیستی در دهه ۱۳۴۰، که مصادف بود با نتایج اولیه رفرمهای امپریالیستی در عرصه شهر و روستا، گرایش ظهور و گسترش یافت که تحت توجیه «شرایط نوین»، از انقلاب چین و در واقع از اصول جهانشمول و خطوط عمومی انقلاب پرولتری در کشورهای تحت سلطه فاصله میگرفت. بدون شك تغییراتی محسوس در حال انجام بود که نمیشد بی اعتنا از کنارشان گذشت. ترکیب جمعیتی شهر و روستا بهم میخورد و سریعاً بر سکنه شهرها افزوده میگشت؛ آهنگ مهاجرت روستائی شتاب یافته بود؛ خرده بورژوازی شهری رشد میکرد؛ صفوف طبقه کارگر گسترده میشد؛ پاره ای تغییرات در اشکال مالکیت ارضی و آتوریتته های محلی، و در رابطه میان اقشار دهقانی با نهادهای دولتی بوقوع میپیوست. با استناد به همین فاکتورها بود که لزوم حرکت از «شرایط خاص» جامعه مطرح میگشت؛ تو گوئی پیش از وقوع این تغییرات، کمونیستها نمیایست اصول عام و جهانشمول انقلاب پرولتری را با شرایط خاص جامعه ایران تلفیق میدادند. گرایشی که وقوع تغییرات را بهانه دست شستن از

اصول و رها کردن الگوهای انقلابی قرار میداد پیش از هر چیز درک مکانیکی خود از تلفیق اصول عام با شرایط خاص را بنمایش میگذاشت. حال آنکه راه ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت از کم و کیف تغییرات و معنا کردن تحولات نوین برای مبارزه انقلابی، کانال پراتیک بود. هیچ پراتیک انقلابی را بدون اتکاء به تئوریهای تاکنونی نمیتوان سازمان داد و هیچ تئوری انقلابی تکامل یافته ای بدون گذر از دوره پراتیک انقلابی مبتنی بر تئوریهای بدست آمده تکوین نمییابد. چنین برخورد ماتریالیستی - دیالکتیکی در میان گروهها و محافل کمونیستی آنزمان بسختی بچشم می آمد و اغلب این زمزمه بگوش میرسید که «دیگر ایران» چنین نیست، بنابراین راه انقلاب ما هم راه چین نیست.» این استدلالی بی پایه و در عین حال جذاب بود. بی پایه بود زیرا در ترسیم راه انقلاب ایران، بجای آنکه به تحلیل از تضادهای بنیادین و مرحله انقلاب بپردازد، و نتیجتاً با اتکاء به خطوط عمومی انقلاب در کشورهای تحت سلطه و تجارب پیروزمند پرولتاریا وظایف و ابزار ضروری انجام آن را معین نماید، با انگشت گذاشتن بر پاره ای تغییرات به تئوریهای غیرپرولتری «نوظهور» چنگ انداخته. جذاب بود بدان خاطر که به گرایش خرده بورژوازی که درون صفوف جنبش نوین کمونیستی نفوذ داشت، پاسخ مثبت میداد. زمینه عینی این نفوذ را گسترش قشر خرده بورژوازی شهری در نتیجه تحولات سرمایه دارانه در ایران - همانند برخی کشورهای تحت سلطه دیگر - مهیا میساخت. پس این اتفاقی نبود که چشمها از روی «راه چین» برگشت و متوجه راه کوبا گردید. مثلاً همخوانی ایدئولوژیک بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق با انقلاب کوبا باعث میشد که نزدیکی سیاسی و عملی بیشتری با این الگو احساس کنند. راه کوبا «سهل الوصول تر» از دهها سال جنک توده ای درازمدت در چین بنظر میآمد؛ انقلاب کوبا با سر و گردن نشان دادن اقتدار روشنفکر میانه حال شهری و طرح مطالبات بورژوا دمکراتیک آنان بانجام رسیده بود و این بمذاق روشنفکران «چپ» دیگر کشورها خوش میآمد؛ انقلاب کوبا تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری نبود و از کلیه «قبود» ایدئولوژیک - سیاسی مختص طبقه کارگر آزاد بنظر می آمد؛ این انقلاب ظاهراً بدون ایدئولوژی صورت گرفت و این کاملاً با گرایش «استقلال طلبانه» رایج در صفوف روشنفکران انقلابی خوانائی داشت. به یکه کلام «کپی برداری» از «راه چین» ممنوع میگشت تا کپی برداری از راه کوبا مجاز شمرده شود. و اگر بخشی از حاملین این گرایش بهنگام رجوع به کوبا، آستان بوسی کامل کاسترو در برابر شوروی را چندان باب طبع خود نمیدیدند، در عوض سائترسیم حزب زحمتکش ویتنام در قبال سویال امپریالیسم را عین «درایت» و نمونه روشن موضع «مسئولانه» قلمداد میکردند.

با فرارسیدن دهه ۱۳۵۰، چرخشی مهم در مناسبات و اوضاع بین المللی بوقوع پیوست و جریانات التقاطی و خرده بورژوازی با صبغندی متفاوتی از قوا در سطح جهانی و در این میان تصویر «متفاوتی» از شوروی مواجه گشتند. این امر سبب شد که جهشی قطعی در نفی آموزه های مانو از سوی اکثر حاملین گرایش فوق الذکر صورت پذیرد. در آن دوره، آمریکا که بر سرایش شکست در جنک ویتنام قرار گرفته بود تصمیم به عقب نشینی گرفت. این جنک که بیان متمرکز تضاد عمده جهان در آن دوران یعنی تضاد میان امپریالیسم و ملل ستمدیده بود، بر جو سیاسی بین المللی تأثیری فراوان مینهاد. حرکت آمریکا همراه شد با تغییر در نحوه حرکت بین المللی سویال امپریالیسم شوروی. شوروی که به رقابت با آمریکا بر سر هژمونی جهانی برخاسته بود از موضع تدافعی و عمدتاً تیبانی جویانه با آمریکا دست کشید و «کمک» به برخی جنبشهای رهاشبخش را آغاز نمود. گرایشات متزلزل موجود درون جنبش کمونیستی - منجمله در ایران - که با کار دشوار نبرد علیه آمریکای «قدرتمند» روبرو بودند، نسخه های شوروی را مطلوب یافتند. بعلاوه آفت نسبی جنبشهای سه قاره، فشاری بود بر دمکراتهای انقلابی تا از اصل انقلابی «اتکاء به نیروی خود» دور شوند، «رنالیست» گردند و راههای «ناممکنی» که مانوسه دون به خلقهای ستمدیده جهان نشان داده بود را در پیش نگیرند.

دور شدن از آموزه های مانو صرفاً در شکل تبعیت از راه کوبا و ویتنام بروز نیافت. گرایش به «کار آرام سیاسی»، جدا کردن وظیفه

عاجل ایجاد حزب از وظیفه مرکزی - کسب قدرت سیاسی از طریق قهر - که عملاً برپائی جنک انقلابی را به آینده ای نامعلوم موکول میکرد، در میان جنبش کمونیستی در حال رشد بود. علت این امر را اساساً باید در دیرپائی و عمق نگرش اکونومیستی و کمینترنی (۵) در صفوف جنبش جست. بعلاوه، آفت جنبشهای مسلحانه انقلابی در کشورهای تحت سلطه و ظهور جنبش ادامه دار کارگری در ایران، زمینه عینی مساعدی را برای شکل گیری محافل و گروههای بسیاری در دهه ۱۳۵۰ حول این خط بوجود آورد. همین گرایش و خط بود که طی سالهای بعد به پایگاه خوجه ایسم (۶) درون جنبش نوین کمونیستی تبدیل شد.

در اینجا باید به یک عامل دیگر اشاره کنیم و آن تغییر در سیاست خارجی چین سومالیستی در دهه ۱۹۷۰ است. این امر که عمدتاً با چرخش در روندهای بین المللی و حدت یابی تضاد میان دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی، و قوی شدن جناح رویزیونیست درون حزب و دولت چین رقم میخورد، با پاره ای لغزشها از جانب پرولتاریای در قدرت همراه گشت. سیاست خارجی چین موجب تغییراتی در رابطه میان دولت چین و ایران شد. این تغییرات به تشدید روند روی پرتافتن یا متزلزل شدن بخشی از جریانات درون جنبش کمونیستی نسبت به آموزه های مانو انجامید. لازم بتذکر است که عکس العمل اغلب این جریانات نسبت به سیاست خارجی چین، پیش از هر چیز بیانگر نگرش ناسیونالیستی آنها نسبت به «انقلاب خودشان» بود و با یک موضع انترناسیونالیستی اصیل تفاوت فاحش و کیفی داشت. در عین حال، سیاست خارجی چین برای بخشی دیگر از جنبش چپ ایران - مشخصاً «سازمان انقلابی حزب توده» - حکم چراغ سبزی را داشت که مجموعه انحرافات اپورتونیستی خود را بسطح یک خط رویزیونیستی آشکار ارتقاء دهند. بدین ترتیب، جریانی که زمانی تحت نفوذ یک خط لین پیانوئیستی (۷) طرحی مکانیکی از انتقال تجربه چین به انقلاب ایران ترسیم مینمود و همزمان اکونومیسمی مفرط را بنمایش میگذاشت، در سیر تکاملی خود به منجلاب رویزیونیسم دن سیانوپیستی درغلتید.

نتیجه آنکه طی دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، ملغمه ای از گرایشات لین پیانوئیستی، دیره ایستی (۸) - رویزیونیستی و التقاط آموزه های مانو با دیدگاه های نادرست و اکونومیستی و خوجه ایستی بر فضای جنبش نوین کمونیستی در ایران حاکم بود و به جرات میتوان گفت که مانوئیسم در عرصه ایران بکار بسته نشد. هرچند تلاشهایی برای آگاهسازی و بسیج توده ها از سوی پیروان مانو صورت گرفت، اما مشکل بتوان از بکاربست درک مانوئیستی از چگونگی انجام انقلاب اجتماعی و دستیابی به سه ابزار اساسی انقلاب (حزب، ارتش و جبهه متحد) توسط نیروهای این جنبش صحبت کرد.

در میانه دهه ۱۳۵۰ که کودتای بورژوازی در چین متعاقب مرگ مانو بوقوع پیوست اکثریت این مجموعه نامتجانس به ارائه پاسخی مغلوب پرداخت - که این امر از جانب نیروهای اینجنین اسیر التقاط و انحراف نسیبایست باعث تعجب گردد. بعلاوه براه افتادن موج انقلاب در سال ۵۷ و سپس استقرار جمهوری اسلامی اوضاعی نوین را پدید آورد که انحرافات و التقاطات موجود در جنبش انقلابی و کمونیستی ایران برجسته تر از هر زمان در عرصه پراتیک بنمایش درآیند. در چنین اوضاعی بود که بخش عمده پیروان مشی چریکی به رویزیونیسم روسی درغلتیده و در فاصله کوتاهی «توده ای» شدند؛ از سوی دیگر خوجه ایستها در گرداب اکونومیسم و رفرمیسم مفرط غرق گشتند؛ تکلیف سه جهانی ها نیز پیشاپیش با آستان بوسیشان در برابر بورژوازی بین المللی روشن شده بود. و البته تکامل بعدی بسیاری از نیروهای سیاسی خصوصاً بدنبال تحولات سال ۱۳۶۰ و شکست نیروهای این جنبش در رهبری و پیشبرد انقلاب ایران، پیوستن به اردوی ارتداد و انحلال طلبی و ضد کمونیسم عریان بود - شکستی که پیش از هر چیز عدم درک، اتکاء و بکاربستن مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم را بنمایش گذاشت.

مائوئیسم؛ استراتژی انقلاب و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

در سال ۱۳۴۹، سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل) بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون اعلام موجودیت نمود. این سازمان که سرمنشأ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بحساب میآید، خود محصول تأثیرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بر جنبش نوین کمونیستی در ایران بود. سازمان انقلابیون کمونیست طی سندی تحت عنوان «برنامه ما»، جایگاه انقلاب فرهنگی بمشابه سومین قله در نبرد طبقه جهانی ما - بعد از کمون پاریس و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ - را مشخص ساخت و پیروی خود از استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات و لزوم برپائی جنگ درازمدت تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتاریا را اعلام کرد و بر اهمیت انقلاب ارضی تأکید گذاشت. این سند بر انقلاب چین بعنوان نقطه رجوع و جنبش مسلحانه دهقانی در ناگزالیباری هند تحت رهبری حزب کمونیست هند (م - ل) بعنوان نمونه مثبت و زنده تأکید گذاشت و بدرستی ساختمان حزب را در پیوند و مرتبط با پروسه پیشبرد وظیفه مرکزی مدنظر قرار داد. در عین حال «برنامه ما» برخی فرمولبندیهای نادرست لین پیائوئی - اما رایج در آن دوران - پیرامون «عصر زوال امپریالیسم و پیروزی سوسیالیسم» (۹) را در برداشت. نقطه نظرات ایدئولوژیک - سیاسی سازمان انقلابیون کمونیست کیفیتا با بینش دیگر مخالفان رویزیونیسم خروشچنی که بعد از زیادی آغشته بسموم اگونومیستی و بورژوادمکراتیک بودند، تفاوت داشت.

سازمان انقلابیون کمونیست بر وظیفه عاجل ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری تأکید میگذاشت؛ اما این امر را در گرو تدوین و به پیش نهادن خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح و روشن و برنامه ای مبتنی بر آن ندیده و مسئله را به وحدت همه سازمانهای م - ل موکول کرد. شکل گیری و رشد سازمان در خارج از کشور نیز عاملی شد برای آنکه حتی از بکاربست همان سطح از شناخت خود در عمل نیز دور بماند و لاجرم نتواند درک عمیقتری از راه انقلاب در ایران بدست آورد. بعلاوه سازمان انقلابیون کمونیست، نه از تمایلات ناسیونالیستی رایج در آن مقطع بر کنار بود، نه از پاره ای تفکرات نادرست میراث کمینترن، اینها از جمله نقاط ضعفی بودند که موجب شد این سازمان نتواند عمق تمایزات میان دیدگاه مائوئیستی با دیگر گرایشات موجود درون جنبش نوین کمونیستی را دریابد. مجموعه عوامل فوق الذکر نه تنها باعث ناتوانی سازمان در پیشبرد يك استراتژی صحیح و انقلابی و نا استواری بر آن گشت، بلکه بعدها بر زمینه پاره ای تغییرات در اوضاع بین المللی و ملی دچار تزلزلات جدی - یا سانترسیم بر سر مبانی ایدئولوژیک - شد. از آغاز دهه ۱۳۵۰، امواج مبارزه انقلابی در سه قاره رو به افت نهاد و برخی جنگهای انقلابی - مشخصا جنبش مسلحانه دهقانی در هند - نیز با شکست روبرو گشت. در همین دوره درون چین سرخ تحولی مهم صورت گرفت. لین پیائو که در آغاز انقلاب فرهنگی برهبری پرولتاریا گردن نهاده و با مائو متحد گشته بود، چرخش کرد و درصدد انجام کودتا علیه دیکتاتوری پرولتاریا برآمد. اینکه مقولات جنگ خلق و اندیشه مائوتسه دون بعنوان مرحله تکاملی نوین مارکسیسم بنادرست به تزهائ لین پیائو ربط داده میشد، باعث نوعی گججی و ابهام در ایدئولوژی و سیاست درون سازمان انقلابیون کمونیست گشت.

مضافا، برخی تغییرات عینی اجتماعی و پاره ای تحولات قابل توجه سیاسی، زمینه مساعدی را برای رشد انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی در تشکیلات ما ایجاد نمود. گسترش افشار شهرنشین و وقوع جنبشهای شهری (تظاهرات چهلیم تختی در سال ۱۳۴۷، تظاهرات اتوبوسرانی در سال ۱۳۴۸ و بپاخیزی دوباره جنبش سیاسی دانشجویان طی همان دوره) به «شهر گرایی» مختص طبقات میانی پاداد. این در حالی است که بپاخیزی جنبشهای اقتصادی کارگری از آغاز دهه ۱۳۵۰ توجیه عینی دوری ما از استراتژی جنگ خلق، و ظاهرا «عطف توجه» ما به طبقه کارگر شد. چنین گرایشی، نخست بصورت التقاط در

استراتژی و کوشش جهت «تطبيق» وظایف تعیین شده در گذشته با سیر جنبش خودبخودی کارگری، تأکید بر «امکان بروز قیامهای سیاسی در شهر در پی اعتصابات خونین کارگری» و چرخاندن نگاه از روستا بسوی شهر بروز کرد. (۱۰) بدین ترتیب از مواضع طرح شده در سند «برنامه ما» يك عقب نشینی صورت گرفت؛ «راه چین» کنار رفت و جای خود را به باصطلاح «مدل اکتبری» ساختمان حزب و تدارك كسب قدرت سیاسی داد. انتشار جزوه «آنچه در برابر ماست» (۱۱) بیان رسمی همین عقب نشینی بود. جزوه مذکور با روشی امپریستی از جنبشهای توده ای در ایران - از ۱۵ خرداد ۴۲ به بعد - چنین نتیجه گرفت که نقطه تمرکز فعالیت کمونیستها باید در شهرها باشد. کمی بعد، جزوه دیگری تحت عنوان «مارکسیست - لنینیستها و مشی چریکی» (۱۲) انتشار یافت که بخوبی نشانگر آمیزش نقاط قوت ایدئولوژیک - سیاسی با نظرات التقاطی درباره چگونگی تکوین و پیشبرد جنگ انقلابی در شرایط مشخص جامعه ایران بود. جزوه مذکور بر حقانیت ایدئولوژی و تئوری پرولتاریا در برابر تئوریهها و نظرات خرده بورژوازی تأکید میگذاشت و ضرورت ایجاد حزب پرولتری را خاطر نشان میساخت؛ اما بغلط پیوند پروسه ایجاد و ساختمان حزب و پروسه انجام وظیفه مرکزی - کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ - را در نظر نمیگرفت. از این مقطع، هرچند سازمان از لحاظ تئوریک موضوع مبارزه مسلحانه، جنگ درازمدت توده ای، مسئله ارضی و ضرورت بسیج دهقانان را مطرح مینمود، اما ربط این مقولات به استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات و نیز خود آن استراتژی مسکوت گذاشته شد.

کام بعدی سازمان انقلابیون کمونیست در این مسیر، فرموله کردن و پیش گذاشتن يك نقشه فعالیت عملی برای کمونیستها بود. این نقشه که به «طرح ایجاد دستگاه سراسری افشاگری سیاسی» مشهور شد، میبایست هم محوری برای همکاری و سپس وحدت گروه های مل باشد و هم جنبش خودبخودی کارگری را بسطع يك جنبش سیاسی ارتقاء دهد. این نقشه ای نادرست برای ایجاد حزب و هدایت انقلاب دمکراتیک نوین بود که بجای جنگ، افشاگری سیاسی را فعالیت عمده برای بسیج و برانگیختن توده و انجام تدارك كسب قدرت سیاسی قرار میداد و بهیچوجه با استراتژی انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خوانائی نداشت. «طرح دستگاه سراسری افشاگری سیاسی» برداشتی مکانیکی، ناقص و نادرست از «چه باید کرد؟» و «از کجا باید آغازید؟» لنین بود که به نفی ضرورت و امکان برپائی جنگ انقلابی از همان ابتدای پروسه تدارك كسب قدرت سیاسی می انجامید. (۱۳) البته سازمان تا آنجا که بدرستی برای مقابله با خطوط اگونومیست - رفرمیست و صنفی گرا به «چه باید کرد؟» رجوع میکرد، موفق بود اما خود از درك عمیق «چه باید کرد؟» و مفهوم حقیقی پیروی از آن در يك کشور تحت سلطه - که چیزی جز تدارك و برپائی جنگ خلق نیست - عاجز ماند. این نشان میداد که خدمات جهانشمول مائو بطور تمام و کمال و عمیق درك نگشته است. پس عجیب نبود اگر برخی انحرافات تدریجگرایانه کمینترنی بر سر نحوه ایجاد حزب، و چگونگی تکامل سطوح گوناگون مبارزاتی طبقه کارگر در صفوف ما پا گرفت؛ گرایش بورژوا دمکراتیک بصورت دور شدن از مائوئیسم در صفوف سازمان تقویت شد و سرانجام در اعلامیه وحدت سازمان انقلابیون کمونیست و گروه پویا (۱۴) بشکل تعویض عبارت «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون» با «مارکسیسم - لنینیسم» تبلور بارز یافت. وجه دیگر دور شدن از مائوئیسم، همسنگ قلمداد کردن خوجه با مائو بود.

در سال ۱۹۷۶ رفیق مائو درگذشت و کمی بعد رهروان سرمایه داری درون دولت و حزب کمونیست چین، قدرت سیاسی را از طریق کودتا غصب کردند. در این دوره موضعگیری در برابر بورژوازی غاصب قدرت در چین، دفاع از پیروان مائو و هسته رهبری کننده آنها که به «گروه چهار نفر» معروف شدند، به مرز تمایزی تعیین کننده درون جنبش بین المللی کمونیستی بدل گشته بود. اتحادیه کمونیستهای ایران بر سر این موضوعات دچار انشعاب شد و اقلیتی ناچیز از تشکیلات بورطه اپورتونیسم و رویزیونیسم درغلتید. اتحادیه کمونیستهای ایران در برخورد به کودتای بورژوازی در چین، بدفاع از

در اهتزاز باد پرچم ظفر نمون جنگ خلق! زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!



سربداران به مقابله با تدریجگرایی در زمینه راه انقلاب شتافت و بناگذیر به تقابل با استدلالاتی که توان انقلاب را کافی ندیده، از روحیات و تسامیلات انقلابی توده ها یک ارزیابی سطحی نگرانه داشته و به دشمن پر بها میداد، برخاست. سربداران در جریان این مقابله نمیتوانست «از یک جرعه حریق برمیخیزد» مائوتسه دون را احیاء نکند، وقتیکه بحث لزوم شروع مبارزه مسلحانه از یک منطقه مناسب طرح شد، رجوع به آموزه های مانو ناگزیر مینمود. وقتیکه سربداران از «چگونه یک نیروی کوچک میتواند وظیفه ای بزرگ را بر دوش بگیرد» صحبت کرد، در واقع مبنای نگرش مائوئیستی درباره عنصر آگاه و نقش اقلیت پیشرو را مطرح میساخت. وقتیکه اتحادیه کمونیستهای ایران مجدانه به سازماندهی طقه ارتش انقلابی برخاست، در واقع این ایده را زنده میکرد که «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد» و حتی دستاوردهایش را هم نمیتواند حفظ کند. در عین حال، اقدام به یک حرکت جدی جهت کسب قدرت سیاسی مائوئیستی اساسی را در ذهن پرولتاریای آگاه ایجاد میکرد و پاسخ میطلبید. پاره ای از این سئوالات مستقیماً رجوع و تمرکز بر پایه ای ترین مسائل علم و ایدئولوژی پرولتاریا را الزام آور میساخت. پرداختن به این سئوال که مفهوم کسب قدرت سیاسی از دیدگاه ما چیست و این امر چگونه تحقق خواهد یافت، ذهن را بسمت جمعبندی از شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین و مسائلی از این دست سوق میداد. لیکن علیرغم همه اینها، حلقه هایی از زنجیر انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی گذشته همانند عدم اتکاء به آموزه های مانو در زمینه جنگ درازمدت و بسیج دهقانان، پربها دادن به نیروهای بورژوائی اپوزیسیون و اتخاذ استراتژی قیام شهری بر مبنای «تئوری پیروزی سریع»، بر پای پرولتاریای آگاه باقی ماند و در عرصه پراتیک - بویژه شکست قیام آمل - خود را نشان داد.

بعد از وقوع ضربه سراسری ارتجاع در تابستان ۱۳۶۱ بر اتحادیه، تشکیل کمیته موقت رهبری و آغاز دوره بازسازی سازمان، مبارزه

مائوتسه دون و اصول انقلاب پرولتاری پرداخته، ماهیت رویزیونیستی و ضدانقلابی حکام نوین و استراتژی «سه جهان» آنها را افشاء نمود. اما جمعبندی از شکست پرولتاریا در چین و نیز مبارزه با «سه جهان» زمانی میتواند بطور عمیق انجام پذیرد و گامی اساسی جهت رفع بحران جنبش بین المللی کمونیستی به پیش برداشته شود که حلقه ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی محکم بدست گرفته میشد و نادرستی تحلیلها و سیاستهای رویزیونیستی حکام چین با اتکاء به آموزه های مائوتسه دون مورد نقد قرار میگرفت، نه با اتکاء به نظرات و سیاستهای نادرست کمینترن - منجمله تز نادرست «جبهه واحد ضد فاشیستی». (۱۵) پافشاری بر پاره ای اشتباهات تئوریک و پراتیک کمینترن نه تنها تیغه نقد اتحادیه کمونیستهای ایران علیه «سه جهان» را گند میکرد، بلکه به تحکیم آن نقطه نظرات و معیارهای نادرست درون سازمان ما پا داده و باعث میگشت که سازمان در جوانی با شیوه تفکر و استدالات دگمارویزیونیستی حزب کار آلبانی همراهی نشان دهد.

در چنین شرایطی بود که ما به آزمون مهم و مصاف پراتیکی عظیمی فراخوانده شدیم: انقلاب ۱۳۵۷. وقوع این انقلاب آنهم درست بهنگام افت جنبشهای انقلابی در سطح جهانی و نبود یک قطب و پایگاه جهانی برای انقلاب پرولتاری، بسود گرایشات ناسیونالیستی و بورژوا دمکراتیک درون جنبش کمونیستی واقع شد تا تحت توجیه «خاص بودن» مسائل ایران، بی اعتنائی به تجارب و دستاوردهای طبقه جهانی را تبلیغ کنند. اتحادیه کمونیستهای ایران بواسطه ابتلا به سانتریسم در عرصه ایدئولوژی و کم بها دادن به آموزه های مائوتسه دون در ارتباط با وظایف کمونیستی خویش، دچار گرایشات دنباله روانه و ناسیونالیستی گشت و در برخورد به جمهوری اسلامی به راست روی درغلتید. از سوی دیگر، سازمان ما به جمعبندی امپریستی از تجربه قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و عمومیت بخشیدن به آن پرداخت؛ قیام شهری در ذهن ما - بمشابه راه «خاص» و «اثبات شده» انقلاب در ایران - جای جنگ درازمدت توده ای را گرفت. (۱۶) اتحادیه این واقعیت را از نظر دور میداشت که قیام ۲۲ بهمن محصول شرایط معینی بود که با رهبری طبقات غیر بر جنبش توده ها رقم میخورد و پیروزی آن نیز نه بمعنای تحقق هدف پیش پای انقلاب پرولتاری یعنی درهم شکستن ماشین کهنه دولتی، بلکه صرفاً محو یک شکل حکومتی خاص - سلطنت - بود. همزمان با این امر، ما بیشتر در گرداب سانتریسم فرو رفتیم و از وظیفه حیاتی پاسخگونی به حملات ضدانقلابی و دروغپردازیهای انور خوجه علیه مائوئیسم سرباز زدیم. نتیجه این جهت گم کردگی ایدئولوژیک این شد که پرولتاریا در ایران همچنان از ستاد پیشاهنگ خود - حزب کمونیست متکی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم - محروم ماند؛ پروسه تدارک و برپائی جنگ خلق آغاز نگشت و فرصتهای مساعدی برای پیشرویهای انقلابی طی مقطع ۶۰ - ۵۷ از کف رفت. (۱۷) اما این پایان کار نبود. در سال ۱۳۶۰ اتحادیه کمونیستهای ایران، گام نخستین - اما بسیار پر اهمیتی - را در راه گسستی تاریخی از التقاط و انحراف به پیش برداشت. در آن تندپیچ تاریخی، یک صف آرائی ایدئولوژیک - سیاسی تعیین کننده در اتحادیه کمونیستهای ایران بوقوع پیوست و تشکیلات ما بر سر ضرورت آغاز جنگ انقلابی به دو صف (۱۸) تقسیم شد: یکطرف بیرق اکونومیسم و رفرمیسم در قالبهای انحلال طلبانه و یا دگمارویزیونیستی خوجه - بدون دفاع آشکار از خوجه - برپا بود (۱۹) و طرف دیگر، پرچم پرولتاریای انقلابی که در نبرد سربداران متبلور گشته بود. این نبرد بر دو نکته پایه ای استوار بود: یکم، حرکت بر مبنای این اصل که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید» و ضرورت اعصاف قهر و پیشبرد جنگ انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی. دوم، ضرورت اعمال رهبری پرولتاریا بر پروسه کسب قدرت و انجام انقلاب اجتماعی. جنگ انقلابی سربداران نه تنها مخالفتی آشکار و قاطع علیه گرایش دنباله روی پرولتاریا از طبقات غیر در جریان انقلاب دمکراتیک بود و از این زاویه جوهر حرکت خلاف جریان را در خود داشت، بلکه بر این اصل ایدئولوژیک مهم پافشاری میکرد که نباید گذاشت نسل آتی پرولتاریا از میراثی انقلابی محروم گردد، هرچند شکست موقتی اجتناب ناپذیر باشد.

۴- جلوه و گوشه ای از عشق و عظمت انقلاب چین را میتوان با مراجعه به آثار ادگار اسنوه خصوصاً کتاب «ستاره سرخ بر فراز چین» و کتاب «فن فن» Fanshen - تحویل اثر ویلیام هینتون دریافت.

۵ - هنگامی که از نگرش کمینترنی یا انحرافات کمینترنی صحبت میکنیم، منظور خطاهای معین در تئوری و عملکرد انترناسیونال سوم کمونیستی از میانه دهه ۱۹۲۰ تا زمان انحلال آن در میانه دهه ۱۹۴۰ است. کمینترن بمشابه ستاد رهبری کهنه انقلاب پرولتری در سطح جهانی و حزب کمونیست اتحاد شوروی بر رهبری رفیق استالین که نقشی قاطع در رهبری این تشکیلات ایفاء مینمود، علیرغم خدمات عظیم و ارزشمندشان به امر رهائی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده، دچار انحرافات معین گشتند. این انحرافات که در برخی موارد اشکالی حاد و بسیار زیان آور بخود گرفت، بدین قرار بود: عقب نشینی از خط لنینیستی درباره حزب پرولتری و رابطه عنصر آگاه با جنبش خودبخودی که مشخصاً در کتاب «چه باید کرد؟» متمرکز گشته؛ ارائه درک تدریجگرایانه و اکونومیستی از چگونگی تکامل مبارزه از سطوح دانی به عالی که منجمله به تاز «از اعتصاب تا قیام» پا داد؛ طرح جبهه واحد ضد فاشیستی بعنوان استراتژی واحد پرولتاریای جهانی بر مبنای تمایز کیفی قائل شدن میان امپریالیستها و جایگزین کردن بک مرحله مبارزه برای دمکراسی بجای نبرد برای کسب قدرت سیاسی و تحقق انقلاب اجتماعی؛ درک نادرست از دینامیس امپریالیسم که در «تئوری بحران عمومی» متبلور میشد و بر مبنای آن، سیستم امپریالیستی بر سرایشب زوال دائمی تصویر میگشت؛ اشاعه در گهای مکانیکی و موارد دیگر. طی چند دهه، بسیاری از کمونیستها و افراد درگیر در جنبشهای کارگری بر اساسی خط ایدئولوژیک - سیاسی کمینترن و انحرافات معینی که برشمرديم تربیت گشتند و بدین ترتیب يك سیستم فکری منسجم و دیرپا درون جنبش کمونیستی تثبیت گشت.

۶- انور خوجه رهبر جنک رهائیبخش خلق آلبانی علیه اشغالگران فاشیست و دبیر کل حزب کار آلبانی بود که با مبارزه مترگ کمونیستهای چینی علیه رویزیونیسم خروشچفی همراه گشت و به آن یاری رساند. با این وجود، زاویه نگرش خوجه نامونیالیستی بود و او منافع حزب و دولت آلبانی را بالاتر از هر چیز قرار میداد. بطور نمونه، آلبانی بواسطه مصالح ملی خود تا زمان تجاوز شوروی به چکسلواکی بیال ۱۹۶۸ در پیمان ورشو باقی ماند. بعد از مرگ مائوتسه دون و وقوع کودتای بورژوازی در چین، خوجه ضمن موضعگیری علیه تئوری رویزیونیستی سه جهان، حملات زهر آگینی را علیه مائوتسه دون و اندیشه مائو آغاز نمود و با حمله به کمونیستهای انقلابی زندانی - تحت رهبری چیان چین و چان چون چیانو و دیگر یاران وفادار مائو - بر مضمون کودتای انجام شده در چین پرده افکند. نظرات ضد مائوئی خوجه در کتاب «امپریالیسم و انقلاب» فشرده گشته است.

مختصات دیدگاه خوجه، ذهنیگرایی، متافیزیس و ایبه الیسم بود. او از زاویه ماتریالیسم مکانیکی، شمشیر چوبی خود را علیه نگرش دیالکتیکی ماتریالیستی مائو در هوا تکان میداد. خوجه و همفکرانش تحت پوشش دفاع از اصول، تمامی انحرافات و محدودتگرهه‌های گذشته جنبش بین المللی کمونیستی را در قالبی دگماتیستی تئوریزه کرده و بدین طریق آب به آسیاب رویزیونیسم و انحلال طلبی ریختند. خوجه نافی تئوریهایی مائو مبنی بر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، و اجتناب ناپذیر بودن مبارزه دو خط در حزب بود.

تا آنجا که به درک از سوسیالیسم و کمونیسم مربوط میشود، باید گفت که خوجه شانه به شانه رویزیونیسم مدرن می سائید؛ بدین معنا که وجود طبقات تحت سوسیالیسم را نفی کرده، مبارزه موجود در جوامع سوسیالیستی را از زاویه شناسایی و مجازات عاملان امپریالیسم خارجی توضیح میداد. وجه مشترک دیگر خوجه ایسم و رویزیونیسم مدرن تفاوت کیفی قائل نشدن بین سوسیالیسم بمشابه جامعه انقلابی در حال گذار با کمونیسم است.

خوجه در ارتباط با امپریالیسم اساساً تحلیلی کائوتسکیستی شبیه به اولترا امپریالیسم ارائه داد. بر طبق تئ «دو اردوگاه» خوجه که طبق ادعای وی تزی لینی بود، تضادهای درون اردوی امپریالیستی اندک و بی اهمیت جلوه داده میشد و خطر جنک جهانی اساساً در ارتباط با حمله امپریالیستها به کشور سوسیالیستی مطرح میگشت. البته هنگامیکه نوبت به تحلیل مشخص از مناسبات درون اردوی امپریالیستی میرسید، خوجه تحلیلی در تناقض با این تحلیل - ولی کماکان انحرافی - را به پیش مینهاد. خوجه میگفت که سلطه امپریالیسم آمریکا بر کشورهای اروپایی بر نوعی مناسبات نوستعمراتی استوار است و همین مسئله به مبارزه ملی در این کشورها موضوعیت میبخشد. این تحلیل نادرست که کاملاً با دیدگاه نامونیالیستی رهبران آلبانی منطبق بود زمینه را برای مترقی خواندن حرکت این با آن جناح امپریالیستهای اروپایی بهنگام حاد شدن تضادهایش با آمریکا باز میگذاشت. این دیدگاه خوجه ای دقیقاً با نگرش مه جهانی ها مشابهت داشت؛ با این تفاوت که خوجه چنین رابطه نوستعمراتی را حتی میان آمریکا با کشورهای بلوک شرق و بنوعی با خود شوروی هم قائل بود.

درونی سازمان علیه گرایش شکل گرفت که به جمعبندی از قیام سربداران اهمیت نمیداد و جمعبندی از عملکرد اتحادیه و لزوم گسست از انحرافات گذشته را جدی نمیگرفت. این گرایش همچنین در کمی نادرست از سیاست ایجاد جبهه با نیروهای بورژوازی داشت و خواهان نزدیکی با «شورای ملی مقاومت» بود. شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در بهار ۱۳۹۲ به نقطه اوج این مبارزه و صحنه غلبه بر نظرات فوق بدل گشت، (۲۰) مصوبات شورا نتیجه این مبارزه را با تاکید بر ضرورت بکار بست اصول عام و جهانشمول با پراتیک خاص انقلاب در هر کشور منعکس میساخت، هرچند تأثیرات برخوردار امپریستی گذشته اتحادیه در جمعبندی از قیام ۲۲ بهمن و نتیجه گیری استراتژی قیام شهری از آن را همچنان بهسراه داشت. باید خاطر نشان سازیم که برگزاری شورای چهارم نقطه عطفی در پروسه بازسازی اتحادیه بحساب میامد و اهمیت و ارزش والای این شورا را باید در جایگاه ایدئولوژیک و خدمت تاریخی در مواجهه با امواج قدرتمند انحلال طلبی و گرایشهای ضد کمونیستی در حال رشد در میان انقلابیون سابق جستجو کرد. در واقع، کمیته موقت رهبری و شورای چهارم سازمان همان رسالتی را به انجام رساند که بگفته لنین در دوره های شکست میباید فعالیت عمده کمونیستهای انقلابی باشد؛ هرچه رفیعت در اهتزاز نگهداشتن پرچم نبرد کمونیستی و تشکیلات پرولتری.

در فاصله کوتاهی بعد از این شورا، سازمان ما در کنفرانس بین المللی دوم احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جهان شرکت جست. شرکت در این کنفرانس که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ انجامید و امضاء «بیانیه» این جنبش، اقدامی حیاتی بود که تشبیت ایدئولوژی پرولتری، طرد سانتریسم و دستیابی به درک تعمیق یافته و صحیح از انترناسیونالیسم را در تشکیلات ما اعلام مینمود. همین جهش ایدئولوژیک بود که تداوم و تعمیم گسست از التقاطات در تمامی جوانب خط سیاسی، امور مربوط به استراتژی و تاکتیک و مسائل تشکیلات حزبی را طی چند ساله اخیر برای ما امکانپذیر ساخته است. دوره حاضر با اعلام قبول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بمشابه مرحله تکاملی کیفیتا نوینی در علم و ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی از جانب اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) رقم میخورد.

منابع و توضیحات

۱- منظور ما از جنبش نوین کمونیستی در ایران، طیفی از گروه ها و محافل است که در دهه ۱۳۴۰ تشکیل گشتند و بدرجات گوناگون با رویزیونیسم خروشچفی، تحت تاثیر مبارزه بین المللی حزب کمونیست چین خط کشی کردند. معیارهای اساسی که این طیف را جزئی از جنبش بین المللی کمونیستی میساخت بدین قرار بود: ۱- اعتقاد به رسالت و رهبری پرولتاریا و ضرورت حزب پرولتری؛ ۲- اعتقاد به ضرورت انجام انقلاب قهرآمیز؛ ۳- مرزبندی با رویزیونیسم مدرن، طیف مورد بحث در آن دوران آغشته به گرایشهای و انحرافات غیر پرولتری گوناگون بود. تعمیق معیارهای این جنبش و درک و تشبیت خدمات مائوتسه دون درون این جنبش احتیاج به مبارزه مشخص ایدئولوژیک - سیاسی، پیشرفتهای پراتیکی و زمان داشت. بعلاوه، فقدان بک تشکل بین المللی واحد کمونیستی باعث میشد که بسیاری از گرایشهای غیر پرولتری برای يك دوره به نادرست زیر چتر این جنبش جای گیرند و گروهی از طالبان رهائی طبقه کارگر و ستمدیدگان را تحت تاثیر و نفوذ خود گیرند. شماری از اعضاء محافل اولیه پیرو مشی چریکی - علیرغم انحرافات جدی شان بر سر مقوله حزب -، و محافل معتقد بر کار سیاسی - با وجود گرایشهای اکونومیستشان - جزء این گروه افراد بودند. طی دهه ۱۳۵۰ و مشخصاً در آستانه انقلاب ۵۷، این طیف نامتجانسی به دو صف شکسته شد. رهروان مشی چریکی (مشهور به خط ۲) حساب خود را کاملاً جدا کرده، زیر پرچمهای مختلف سانتریستی و رویزیونیستی گرد آمدند. در مقابل، آنچه خط ۳ نامیده میشد شکل گرفت که دربرگیرنده جریانات پیرو مائو، کمینترن و خوجه بود.

۲ - لنین: «کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی»؛ رجوع کنید به «گزارش کمیسیون درباره مسائل ملی و مستعمراتی»، کلیات آثار جلد ۳۱ - انگلیسی - صفحه ۲۴۴ و «سخنرانی در دومین کنگره کشوری سازمانهای کمونیستی خلقهای شاوور زمین»، کلیات آثار، جلد ۳۰

در ارتباط با کشورهای امپریالیستی، خوجه و پیروانش تحلیلی ذهنیگریانه مبنی بر وجود اوضاع انقلابی مداوم در این نقاط را پیش نهادند و با نگرشی اوروسانتریک، انقلاب در اروپا را «ساده تر» از انقلاب در کشورهای تحت سلطه قلمداد کردند. خوجه ایستها با نادیده گرفتن انشعاب در طبقه کارگر و وجود قشر آریستوکرات کارگری و بخش قابل توجهی از کارگران بورژوازی، تصویری نادرست از اوضاع عینی در جوامع امپریالیستی و موقعیت جنبش کارگری ارائه دادند.

طی دهه ۸۰ رهبران حزب و دولت آلبانی سرعت راه آستان بوسی در برابر امپریالیستهای غربی و شرقی، و سازش با قدرتهای ارتجاعی را پیموده و از کلیه ادعاهای «انقلابی» خویش دست کشیدند.

تزه‌های خوجه ایستی در مورد انقلاب کشورهای تحت سلطه، تکرار نظریات نادرست کمینترن در قبایل انقلاب چین بود که زمانی از زبان وان مین در ضدیت با مانو بیان میشد. خوجه ایسم نافی جنگ طولانی، وجود مسئله ارضی و ضرورت رهبری پروولتاریا بر دهقانان بود. خوجه ایسم راه محاصره شهرها از طریق دهات را مبین «ایدئولوژی دهقانی» مانو میدانست و انقلاب دمکراتیک نوین را بی معنا ارزیابی کرده، از تشخیص مراحل گوناگون انقلاب باز میماند. درک خوجه ایستی از انقلاب در کشورهای تحت سلطه تک خطی، اکونومیستی و تدریجگریانه بود. عدم اعتقاد و اطمینان به ضرورت و امکان برقراری قدرت سیاسی سرخ (مناطق پایگاهی) و توصیه تمرکز کار در شهرها، مشخصه خوجه ایسم بود. خوجه ایسم در کشورهای تحت سلطه بیان آرزوهای انقلابیون خرده بورژوازی بود که خواهان پیروزی سریع و سهل انقلاب بوده و در نتیجه حوصله تلاش انقلابی درازمدت را نداشته، شدیداً به اظهارات و ادعاهای انقلابی «چپ» علاقه داشتند. خوجه ایستها مستعد ارائه سکتاریسم و آوانتوریسم بوده و در شرایط افت یا شکست انقلاب دچار یاس و بدبینی و راست روی میشدند.

امروزه بسیاری از حامین نگرش خوجه ایستی بطور رسمی از حزب کار آلبانی یا انورخوجه دفاع نمیکنند؛ اگرچه در حمله به مانو و آموزه هایش از نظرات و استدلالات خوجه ایستی سود میجویند. این مسئله تا حد زیادی با آبرویاختگی و بی اعتباری کامل این حزب قابل توضیح است. در میان

نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در ایران، «حزب کار ایران» نایبند رسمی این نگرش بوده و «سازمان پیکار» نیز بسمت از زیادی این بینش را منعکس میساخت. «حزب کمونیست ایران» - خصوصاً در سالهای اولیه حیات خود - در جوانب گوناگون از نگرش خوجه ایستی وام گرفت.

برای شناخت بیشتر از نگرش خوجه ایستی به مقالات «حمله دگما رویزیونیستی علیه اندیشه مانو را درم شکنیم» مندرج در نشریه کمونیست، ارگان تئوریک حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۵، ۱۹۷۹ و «امپریالیسم و انقلاب انورخوجه: یک «اشتباه» از آغاز تا پایان» مندرج در مجله انقلاب، دوره چهارم، شماره ۹، سپتامبر ۱۹۷۹، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا رجوع نمائید.

۷. لین پیائو یکی از فرماندهان ارتش آزادیبخش خلق، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست و طی دورانی وزیر دفاع جمهوری خلق چین بود. او پیش از پیروزی سراسری انقلاب، در دوران «تقرض استراتژیک» و در گریه‌های تعیین کننده ارتش آزادیبخش خلق با قوای چانکایشک، بر سر بسیاری از تاکتیکها یا مانو بسخاقت برخاسته و بدین طریق گرایش به راست را در زمینه خط نظامی نمایانگی نمود. در دوران انقلاب فرهنگی لین پیائو با ازدوی پروولتری تحت رهبری مانو همراه شد؛ هرچند خط ایدئولوژیک - سیاسی متفاوتی که پوششی «چپ» داشت را بسمان میگذاشت. بعد از گذشت مدتی، لین در مواجهه با تغییرات مهم در اوضاع جهانی و تناسب قوای میان انقلاب و ضد انقلاب، تمسیمی انقلاب فرهنگی و شرایط نوین مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی بسخاقت با خط انقلابی مانو پرداخت و در موضع آنتاگونیستی با دیکتاتوری پروولتاریا قرار گرفت. او سرانجام بعد از آنکه توطئه کودتایش علیه حزب و دولت پروولتری کشف گردیده، در یک سانحه هوایی هنگام فرار به شوروی گشته شد.

جزوه معروف «ازنده باد پیروزی جنگ خلق» توسط لین پیائو بنگارش درآمده بود. این اثر که مرجع بسیاری از انقلابیون و کمونیستهای کشورهای تحت سلطه قرار گرفت، نقشی انقلابی ایفاء کرد. در این جزوه تضاد عمده جهان در آن مقطع (تضاد خلقهای تحت ستم و امپریالیسم) و نیز شرایط افت مبارزه در کشورهای امپریالیستی مطلق گشت و امکان ظهور اوضاع گرگه‌گاهی در سطح جهان نادیده گرفته شد. لین پیائو نیز محاصره شهرها از طریق دهات را بطور مکانیکی در رابطه با انقلاب جهانی عمومیت میبخشید و معتقد بود که با دامن زدن به انقلاب در کشورهای تحت سلطه، میباید کشورهای امپریالیستی را محاصره کرد و سپس شکست داد. او با مطلق کردن تجربه جنگ مقاومت سڈرائینی در چین، جنگ خلق را عموماً بصورت مقابله با تجاوز مستقیم امپریالیستی تصویر میکرد و بر این پایه ضرورت ایجاد یک جبهه متحد ملی وسیع را بسمان میگذشت. این نظریه به مضمون طبقاتی جنبشها و رهبریشان توجهی نداشته و در عوض، صرفاً به شکل مسلحانه آنها توجه میکرد. در جزوه فوق الذکر، جرات کردن کمونیستها در شروع مبارزه مسلحانه، سنک بنای تشخیص مارکسیسم - لنینیسم از رویزیونیسم قرار گرفته است. این بحث در مقابل تزه‌های خروشچف که وظیفه عمده در نومستمرات را مبارزه اقتصادی با

امپریالیسم قلمداد میکرد، مضمونی انقلابی داشت اما کافی نبود. بهمین خاطر وقتیکه رویزیونیستهای شوروی از زاویه منافع سوسیال امپریالیستی خود کمک به جنبشهای رهائیبخش را آغازیدند و از مبارزه مسلحانه دفاع کردند، دیدگاه لین پیائویی خلع سلاح گشت.

لین پیائو به سویتزکتیویسم دچار بود و این امر در زمینه مطلق کردن نقش عنصر ذهنی در انقلابات خود را نشان میداد. او تفسیری تک خطی، غلو آمیز و نادرست از اوضاع عینی انقلاب داشت و با یکجانبه نگری شروع و پیروزی نهائی جنگ خلق را تماماً وابسته به عامل ذهنی میدانست.

لین پیائو مبلغ شماره یک تئوری نوایغ و نخبگان بوده و مطرح میکرد «هر ۱۰۰ سال نایبه ای مانند مانو بوجود میاید.» این ایده ها درست در مقابل اصل «توده ها سازندگان تاریخند» قرار داشت. لین پیائو با ابداع تئ «عصر نوین» - عصر زوال امپریالیسم -، کوشید آموزه های مانوتسه دون را از بنده واحد علم مارکسیسم و مشخصاً از لنینیسم جدا کند. درک لین پیائو از سوسیالیسم در تحلیل نهائی بر تئوری رشد نیروهای مولده استوار بود و بنیاداً تفاوتی با درک رویزیونیستهای خروشچفی نداشت.

تا آنجا که به ظهور و پایه گیری تفکر لین پیائویی در کشورهای تحت سلطه مربوط میشد باید گفت که این عمدتاً جلوه ای از دمکراتیسم انقلابی خرده بورژوازی در دهه ۱۹۶۰ بود. حاملین این تفکر در آن دوره با پروولتاریای جهانی در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع متحد شدند و بسیاری از اینها خود را پیرو یا مدافع شماره یک مانوتسه دون اعلام کردند. این امر نشانه اتحاد چین سرخ با دمکراتهای انقلابی در جنبشهای رهائیبخش نیز بود. بدنیال افت موقتی جنبشهای رهائیبخش در آغاز دهه ۷۰، تغییرات مهم در تناسب قوای بین السلی، لین پیائونیسم امر انقلاب قهرآمیز را بسیار دشوار یافته، کوشید با اتکاء به یکی از دو قطب جهان امپریالیستی منافعش را به پیش راند. این جهت گیری بصورت چرخش بسیاری از جریانات بورژوا دمکرات انقلابی سابق به راست بروز کرد. پیروی از تئ سه جهان و دن سیاتوپیونگیسم جانشین لین پیائونیسم شد.

برای آشنائی بیشتر با این مقوله به آثار زیر رجوع کنید: «پیروزی بزرگ خط نظامی صدر مانو» (حزب کمونیست چین - ۱۹۷۶)، «پیرامون پایه اجتماعی داردمت ضدجنبی لین پیائو» (یائو ون یوان)، «فتح جهان؟ آنچه پروولتاریای بین السلی بناگزیبر انجام خواهد داد» و «چرخش دهه ۶۰ و ۷۰» (باب آواکیان)، «بسیوی قدرت»، شماره یک، ۱۹۸۸ - ارگان مرکزیت مائونیستی در حزب کمونیست ترکیه (م - ل).

۸. رژی دبره در دهه ۱۹۶۰ یک روزنامه نگار «چپ» فرانسوی بود و مدافع انقلاب کوبا بشمار میآمد. در اوائل سال ۱۹۶۶، کاسترو و چه گوارا از او برای بحث در مورد جنگ چریکی و سنتز تجارب انقلاب کوبا دعوت بعمل آوردند. دبره کتاب «انقلاب در انقلاب» را بنگارش درآورد که نقش مهمی در جنبشهای چریکی کشورهای تحت سلطه بویژه در آمریکای لاتین ایفاء نمود. رژی دبره بعدها به عضویت حزب سوسیالیست فرانسه درآمد و بعنوان مشاور میتران (رئیس جمهور) در امور آمریکای لاتین مشغول بکار شد.

کتاب دبره اگرچه ظاهراً جهت ابراز مخالفت با احزاب رویزیونیستی سنتی نگاشته شده اما اساساً بضدیت با تزه‌های پایه ای مانوتسه دون پیرامون انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق برمیخیزد. دبره دیدگاهی اراده گرایانه و آوانتوریستی در مورد عنصر ذهنی ارائه میدهند و در عمل اهمیت اوضاع عینی برای کلیه مراحل مبارزه مسلحانه را نفی میکنند. مبارزه مسلحانه از دید وی بیشتر اهرم فشاری است بر احزاب بورژوازی و رویزیونیستی که به ائتلاف و اتحاد با کانون چریکی تن دهند و «پیروزی کوبا» تکرار گردد. تئ «موتور کوچکی که موتور بزرگ را بحرکت درمیآورد» در واقع به بسیج و سازماندهی آگاهانه توده های انقلابی در پروسه جنگ انقلابی قدری نداشته و بیشتر بیان گرایشی است که با طفره رفتن از برپائی یک انقلاب واقعی و تغییر آگاهانه جامعه، میخواید یک داردمت نوین را بجای داردمت ستمگر قبلی بنشاند.

مشخصات خط عمومی دبره بدینگونه است: نفی حزب و لزوم پیشاهنگ پروولتری؛ نفی سلطه دهقانی و جنبه طبقاتی جنگ؛ نشانیدن تبلیغ مسلحانه بجای سازماندهی جنگ و نابودی ذره ذره قوای دشمن؛ رد امکان و ضرورت ایجاد مناطق پایگاهی سرخ؛ مخنوش کردن تفاوت میان مراحل مختلف انقلاب و ریختن آنها در قالب یک «انقلاب سوسیالیستی»؛ ضدیت با محو تمام عیار مناسبات امپریالیستی و برچیدن مناسبات نیمه فئودالی از عرصه روستا؛ نفی موجودیت بورژوازی ملی؛ نفی وجود نابرابری ملی در آمریکای لاتین (مشخصاً در مورد سرخپوستها)؛ جدا نمودن کار سیاسی از کار نظامی و ادعای اینکه شرکت در جنگ چریکی بخودی خود اختلافات ایدئولوژیک و طبقاتی را از میان میبرد و همه را پروولتریزه میکند. در کمی که دبره از سوسیالیسم ارائه میدهد، اساساً چیزی جز اعمال کنترل دولتی توسط نمایندگان خرده بورژوازی و بورژوازی ملی بقدرت رسیده بر سرمایه ها و منابع کشور نیست. این همان چیزی است که در کوبا اتفاق افتاد.

دبره ایسم بیان منافع خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در کشورهای آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۶۰ بود - دورانی که تضاد عمده در سطح جهان را

تضاد امپریالیسم با خلقهای تحت ستم تشکیل میداد. دبره ایسم تلاشی از سوی نمایندگان سیاسی جوان این اقشار بود تا پرچم ناسیونالیسم را از چنگ احزاب سستی رفرمیست و رویزیونیست بدر آورند. این خط که همراه با تغییرات بعد از جنگ جهانی دوم و مشخصاً آغاز دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت سریعاً به دیواره محدودیتهای خود برخورد کرد و به تسلیم طلبی آشکار و کامل در برابر سوسیال امپریالیستهای شوروی درگلتید. برای دستیابی به شناخت عمیقتر از دبره ایسم و راه گویا میتوان به آثار زیر مراجعه کرد: جزوات «مارکسیست - لنینیستها و مشی چریکی» (سازمان انقلابیون کمونیست م. ل. ن.)، «چه گوارا، دبره رویزیونیسم مسلح» (لنی ولف)، «گویا، ناپدید شدن یک افسانه» (حزب کمونیست انقلابی آمریکا)، و مقاله «گویا: کشتزارهای نیشگر را بسوزانید!» بخش اول و دوم در نشریه «جهانی برای فتح» شماره های ۱۴ و ۱۵.

۹ - تز «عصر زوال امپریالیسم» بعنوان مرحله جدیدی از تکامل سرمایه داری در اواسط دهه ۱۹۶۰ توسط لین پیانو و همفکرانش درون حزب کمونیست چین طرح شد و در سطح بین المللی نیز تبلیغ گشت. بر مبنای این تز، امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم اسیر بحرانی دانشی و عمومی بوده و حکم موجود محضری را یافته که خود به نابودی میگراید. این تز از دیدگاه غیر دیالکتیکی سرچشمه گرفته که سیر تکاملی پدیده ها و امور در جامعه و جهان را تک خطی و بشکل صعود دائم یا نزول دائم ببیند - انقلابات مداوما گسترده تر و قدرتمندتر میشوند و یا پیروزیهای پی در پی و بدون مواجهه با شکست به پیش میروند. امپریالیسم و ارتجاع مداوما بر سرآشوب سقوط پائین و پائینتر میروند تا مرگشان فرارند. لین پیانو میگفت که اندیشه مائوتسه دون، مارکسیسم این عصر «نویز» است؛ حال آنکه چنین دیدگاهی از انقلاب و تکامل کاملاً در مقابل دیدگاه دیالکتیکی ماتریالیستی مائو قرار داشت. تز «زوال امپریالیسم» در عمل نافی نقش حیاتی آگاهی طبقاتی در تحول مناسبات موجود و نابودی نظم امپریالیستی بود.

۱۰ - این گرایش در مقاله «رشد جنبش کارگری و لزوم آمادگی ما» منتشره در نشریه کمونیست ارگان سازمان انقلابیون کمونیست (م. ل. ن.) شماره ۴، شهریور ماه ۱۳۵۰ منعکس شد. زمینه عینی بروز چنین گرایشی را در خود متن میتوان یافت؛ آنجا که میگوید: «...طبقه کارگر ایران اکنون در جریان دست زدن به اعتصابات بزرگی است و از هم اکنون آمادگی خود را برای مبارزه سیاسی اعلام میدارد...» این مقاله سپس در صدد «تطبیق» استراتژی خود با این شرایط برمیآید: «...بناظر آنکه هنوز ریتم و سمت جنبش توده ها در تطابق کامل با الگوهای خودمان نیست سرمان را برنگردانیم. باید بر شرایط مابین مساعد کنونی اتکاء نمود...» (تاکید از ماست). در این مقاله به یکرشته مسائل واقعی اشاره میشود - منجمله اینکه: «...بزرگترین مسئله در اینجا، بیان حرکت واقعی و ذاتی جنبشها در شرایط کشور ماست که باید مورد توجه جدی قرار گیرد و بویژه توجه شود که در جریان تدارک یک نبرد مسلح و طولانی در ایران با چه جریانات خودبخودی و حرکات همراه یا متباین مادی و جبری سروکار داریم...» اما با اتکاء به همین واقعیات، و رجوع به تجربه جنبش توده ای ۱۵ خرداد ۴۲، راه بر التقاط در مورد استراتژی انقلاب گشوده میشود: «...تجربه گذشته کاملاً نشان داده است که اعتصابات کارگری و اصناف مختلف خرده بورژوازی زحمتکش در کشور ما در ارتباط نزدیک با برپاشدن قیامهای سیاسی و طبقاتی خودبخودی میباشد... رشد اعتصابات کارگری در زمینه یک وضع بحران زا و گسترش آن به توده های وسیعی از زحمتکشان شهر سرانجام به انفجار یک قیام، که علیه شاه و دولت جهت گیری کرده بود منتهی گشت. این نتیجه گیری ما در اینجا بدین معنی نیست که پس باید قیام سیاسی در شهرها اعلام نمود یا برای رخداد چنین چیزی تدارک دید. جنبش کارگری و زحمتکشان شهر بدون اتکاء به جنبش دهقانی و گسترش آن به بدون کشیدن مبارزه به توده های وسیع روستا و برپا داشتن جنگ پارتیزانی دهقانی هرگز به پیروزی نخواهد رسید.»

مقاله مذکور با کنار هم قرار دادن نکات درست و نادرست، و روشن نکردن جوانب عمده بحث - یعنی ربط این موضوعات به استراتژی جنگ خلق و تعیین رزمگاه عمده جنگ - به فرموله کردن این التقاط در زمینه عملی میپردازد: «...باید از این جنبش در حال نضج توده ها پشتیبانی کرد و سمت و جهت بخشید. باید در میان پرولتاریای تکان خورده که از هم اکنون اعلام آمادگی کرده است، هسته های محکمی بوجود آورد که از یکسو به دهقانان روی آورند و از سوی دیگر جنبش در حال رشد کارگری را که از لحاظ عینی در سمت عصیان و قیام حرکت میکند، بخدمت برپا داشتن نبرد مسلحانه ای علیه رژیم شاه قرار دهند...» التقاط موجود در این مقاله چتری است که گرایشات مختلف تحت آن قادر به همزیستی هستند.

۱۱ - جزوه «آنچه در برابر ماست» در زمستان ۱۳۵۰ نگاشته شد و در بهمن ۱۳۵۱ توسط سازمان انقلابیون کمونیست (م. ل. ن.) منتشر گردید. این جزوه با مطرح ساختن اینکه مرحله یا مراحل را باید پشت سر گذاشت تا سپس روستا بمرصه مبارزه بدل گردد، آغاز جنگ انقلابی از روستا را نفی می کند. بطور نمونه می خوانیم: «این کاملاً صحیح است که پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین،

تنها از راه جنگ توده ای طولانی، یعنی رشد مبارزات مسلحانه توده های دهقانی برهبری طبقه کارگر و بدور محور سیاست انقلاب ارضی، پایگاه سازی در روستا و بالاخره محاصره و فتح شهر ها صورت می گیرد. اما این راه عمومی و صحیح انقلاب دمکراتیک نوین نباید باعث گردد که شرایط مشخص مراحل مختلف رشد مبارزات پوشیده مانده و راه عمومی و استراتژیک انقلاب بر نیازهای مشخص مرحله ای سایه افکند. روستا تنها در مرحله معینی از رشد مبارزه بمرصه اصلی مبارزه بدل خواهد گردید و تنها در مرحله معینی از رشد مبارزه است که نیروهای دهقانی به نیروی عمده فعال جنبش تبدیل خواهند گشت.» (صفحه ۱۶)

۱۲ - جزوه «مارکسیست - لنینیستها و مشی چریکی» که در تیرماه ۱۳۵۲ انتشار یافته به نقد ایدئولوژیک از مشی چریکی میپردازد و تاکید میکند که:

«تئوری مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بمشابه یگانه راهنمای ظفرنمون انقلاب ایران تنها در مبارزه با تئوریها و نظرات خرده بورژوازی و بورژوازی است که وجوه تمایز خود را نشان داده و حقانیت خود را در عمل به اثبات رسانده و رشد و تکامل میکند.» علاوه بر جزوه مذکور به اهمیت مسئله ارضی - دهقانی و مبارزه مسلحانه انقلابی بعنوان تنها راه حل تضادهای طبقاتی و ملی و سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیسم و گذر به سوسیالیسم اشاره شده است. اما در زمینه آغاز نبرد عمدتاً گرایش به قیام شهری و تا حدودی خودرونی و کم بهائی به نقش عنصر ذهنی در شکل دهی به اوضاع مساعد عینی در این جزوه مشهود است: «... در شرایطی که مردم عموماً از لحاظ سیاسی و سازمانی، از لحاظ فکری و حالت روحی برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه مسلحانه آماده اند یا تمایل دارند، و با توجه به آرایش دشمن، میتوان و باید فوراً لحظه مناسبی را تعیین کرده و عملاً مبارزه مسلحانه آغاز نمود. آنگاه تمام ابزارهای جنبش، منجمله سازمان سیاسی یا حزب پرولتری نیز در رابطه با این نوع مبارزه ساختمان و رشد پیدا خواهد کرد...» «... تنها در تحت شرایط معینی، که فوقاً ذکر شد، میتوان دست بعمل نظامی برد و به برخاستن توده یاری رساند. تنها در وضع معینی، وضعی که روندهای اقتصادی و سیاسی جامعه در کل کشور یا در یک ناحیه خودبخود بوجود میاورند و همانا شرایط عینی در گرفتن انقلاب است، میتوان تدارک انقلابی را به تعرض انقلابی، تدارک مبارزه مسلحانه را به تعرض مسلحانه، تدارک جنگ را بخود جنگ و تدارک قیام را بخود قیام مبدل ساخت» و بدین ترتیب قدرت سیاسی ارتجاع را در کل کشور، و یا در یک ناحیه از آن ساقط نمود...»

۱۳ - طرح دستگاه افشاگریهای سیاسی نخستین بار در مقاله «به پیشواز اعتصابات کارگران» (نشریه کمونیست، شماره ۱۸، اردیبهشت ۱۳۵۳) ارائه گشت. این طرح بعدها در دیگر آثار اتحادیه منعکس شد و سرانجام در مجله کمونیست (نشریه تئوریک - سیاسی اتحادیه کمونیستهای ایران، دوره دوم - شماره ۲، خرداد ماه ۱۳۵۷) در مواجهه با فرارسیدن بحران انقلابی به کناری نهاده شد.

۱۴ - وحدت سازمان انقلابیون کمونیست (م. ل. ن.) با گروه پویا - که اعضاء آن عمدتاً تحت تاثیر انقلاب گویا، فلسطین و بویژه ویتنام بودند - در واقع بیان اتحاد کمونیستهای مبتلا به انحرافات بورژوادمکراتیک با بورژوادمکراتهای انقلابی بود که تمایلات کمونیستی داشتند. این وحدت در شهریور ماه ۱۳۵۵ اعلام گردید که مبنای ایدئولوژیک - سیاسی آن عمدتاً در کتاب «سختی با پویندگان راه انقلاب: انتقادی بر مشی چریکی، پویا، تابستان ۱۳۵۴ - تجدید چاپ توسط اتحادیه کمونیستهای ایران» منعکس است.

در این کتاب از مائو، اندیشه مائو و انقلاب چین بعنوان نقطه رجوع اساسی کمونیستها خبری نبود و در عوض انقلاب ویتنام را بعنوان نقطه رجوع اصلی در نظر میگرفت. همتراز قرار دادن هوشی مین، کیم ایل سونگ و آنور خوجه با پنج رهبر پرولتاریای بین المللی جلوه ای دیگر از تزلزلی ایدئولوژیک بود که این وحدت حول آن شکل گرفت.

کتاب مذکور برخوردی پوزیتیویستی و ناسیونالیستی به راه انقلاب ایران داشت؛ بدین معنی که «آنچیزی حقیقت دارد که مفید واقع شود» و «هر چیزی بدر انقلاب مین ما بخورد، خوب است.» این کتاب که با نقد مشی چریکی در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ اعتباری نسبی در میان روشنفکران انقلابی بدست آورد، در کمی ناقص و نادرست از حزب پیشاهنگ ارتش خلق، مبارزه مسلحانه و جبهه متحد را اشاعه میداد. آنجا که بحث از ایجاد حزب بوده، این امر به بعد از شرکت در جنبشهای توده ای موکول میگشت؛ منظور از جبهه متحد عمدتاً وحدت گروههای سیاسی و سازمانهای توده ای بود؛ و برای آغاز مبارزه مسلحانه وجود جنبش توده ای و انجام یکدوره افشاگریهای سیاسی وسیع و ایجاد تشکلات توده ای پیش شرط قرار میگرفت. این هیچ نبود مگر اشاعه تدریجگرایی، اکونومیسم و کم بها دادن به نقش پیشاهنگ. در کتاب مذکور به نقش دهقانان بمشابه نیروی عمده انقلاب اشاره ای نگشت و رابطه میان کمونیستها و دهقانان بگونه ای تصویر شد که گویا صرفاً در پی سرباز ساختن از آنها هستند. در این تصویر هیچ اثری از منحول کردن توده دهقانی، بنیاد نهادن دیکتاتوری انقلابی کارگر - دهقان و هموار کردن جاده سوسیالیسم با اتکاء به توده دهقانان فقیر نبود.